روایت «روزنامجه»؛ نسخه‌ای خطی که هزارسال پیش در نیشابور کتابت شد و اکنون در مجموعه نسخ خطی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود

دفتر روزانه یک ادیب سیاست‌مدار

امید حسینی نژاد| چندی پیش در جریان بررسی مجموعه‌های خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، به نسخه‌ای برخوردم که فرضیه مفقود بودن یکی از آثار مهم سده چهارم هجری را یکسره باطل کرد. مجموعه‌ای که سه رساله را در خود جای داده بود و یکی از آن‌ها همان «روزنامجه» صاحب‌بن‌عباد بود؛ اثری که تا امروز تنها از خلال نقل‌قول‌های پراکنده در متون کهن شناخته می‌شد.
این نسخه نه در بغداد و نه در ری، بلکه در نیشابور کتابت شده و پس از هفت قرن سکوت، بار دیگر در دسترس قرار گرفته است. آنچه در ادامه می‌آید، گزارش این کشف و بازخوانی محتوا و اهمیت تاریخی آن است.

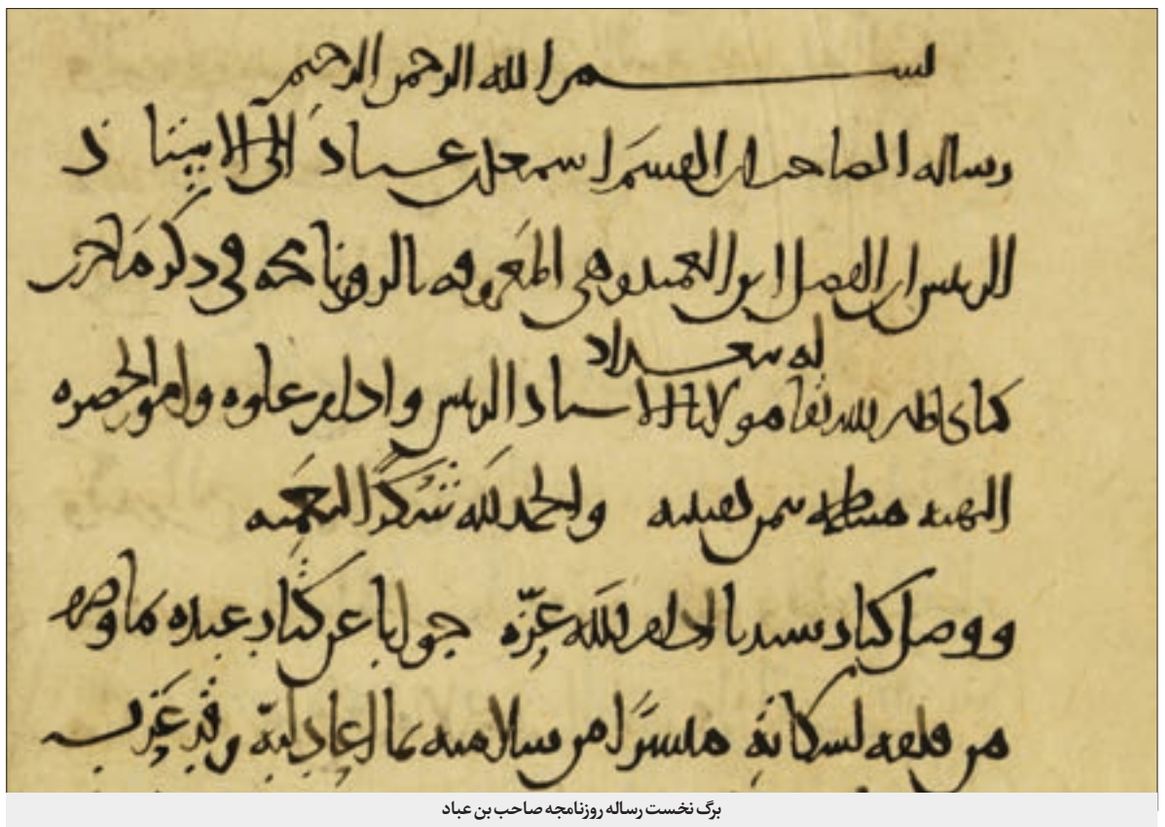
برگ نخست رساله روزنامجه صاحب بن عباد

صاحب‌بن‌عباد؛ ادیب و نویسنده دفتر روزانه

ابوالقاسم اسماعیل‌بن‌عباد، ملقب به صاحب و کافی‌الکفاة، در ذی‌القعده سال ۳۲۶ قمری متولد شد. درباره زادگاه او میان منابع کهن اختلاف نظر وجود دارد. ابن خلکان استخر را مولد او دانسته و هم‌زمان به روایتی اشاره کرده که طالقان را زادگاه وی معرفی می‌کند و تصریح دارد مقصود، طالقان قزوین است، نه طالقان خراسان. یاقوت حموی نیز او را از مردم طالقان شمرده و محل آن را میان قزوین و ابهر دانسته است. نظامی عروضی او را به ری منسوب کرده و ابن شهرآشوب اصفهانی بودن او را برگزیده است.

در میان این روایت‌ها، سخن ثعالبی نیشابوری که معاصر صاحب بوده، از اعتبار بیشتری برخوردار است. ثعالبی در یتیمة‌الدهر نوشته که طالقان منسوب به صاحب از قرای اصفهان است و این قول را اصح اقوال دانسته است. بسیاری از مؤلفان بعدی که از وجود طالقان اصفهان بی‌خبر بوده‌اند، او را به اشتباه به طالقان قزوین نسبت داده‌اند.

صاحب، مقدمات علم را در زادگاه خود فراگرفت و سپس به تحصیل علوم ادبی، فقه، حدیث و اصول مذهب پرداخت. در جوانی به خدمت ابن‌العمید درآمد و کاتب او شد.

انتقال او به ری پس از سال ۳۳۵ قمری رخ داد؛ سالی که رکن‌الدوله دیلمی شهر را به تصرف خود درآورد. در ری هم به کسب علم مشغول شد و هم در دیوان ابن‌العمید کار کرد. در همین دوره با فرزندان رکن‌الدوله، به‌ویژه مؤیدالدوله، معاشرت نزدیک یافت. نامه‌ای که یاقوت حموی از ابن‌العمید نقل کرده نشان می‌دهد صاحب پیش از سال ۳۴۷ قمری یا دست‌کم در همان سال به کتابت مؤیدالدوله برگزیده شده بود.

سفر بغداد و تولد روزنامجه

ابن‌مسکویه در تجارب‌الامم گزارش داده که در سال ۳۴۷ قمری ابومنصور بویه بن رکن‌الدوله همراه وزیر خود و کاتبی به نام ابوالقاسم اسماعیل‌بن‌عباد عازم بغداد شد تا با دخترعمویش پیمان زناشویی ببندد. جشن زفاف در شب سوم جمادی‌الاولی برگزار شد. صاحب در این سفر حدود بیست‌ویک سال داشت و به اندازه‌ای مورد اعتماد بود که در چنین مأموریت مهمی حضور داشت.

در بغداد او با علما، فضلا، فقها، متکلمان و متصوفان معاشرت کرد، به مجالس علمی راه یافت و با سیرافی نحوی مباحثه کرد. شرح این دیدارها و مناظرات را در دفتری خصوصی ثبت کرد و پس از بازگشت به اصفهان آن را به ابن‌العمید هدیه داد. نام این دفتر را «روزنامجه» گذاشت. واژه روزنامجه معرب «روزنامگ» پهلوی است؛ ترکیبی از روز و نامگ به معنای دفتر.

در سده‌های نخستین اسلامی این واژه برای دفتری به کار می‌رفت که امور مالی را روزانه در آن ثبت می‌کردند. در دوره آل بویه نیز عواید خراج به‌شکل روزانه در روزنامجه نوشته می‌شد. مسئول آن کاتب روزنامج نام داشت که ناظر جهبذ نیز بود. جهبذ مالیات می‌گرفت و هر روز گزارشی با عنوان روزنامجه یا روزات ارائه می‌کرد.

صاحب‌بن‌عباد واژه‌ای اداری را برای دفتر خاطرات خصوصی خود برگزید. بهمنیار این انتخاب را نشانه دلبستگی او به زبان فارسی می‌دانست. ثعالبی نیز نوشته که صاحب در سفر بغداد شرح ملاقات‌ها و مناظرات خود را نوشت و آن را روزنامه نام نهاد. محمد معین با استناد به یاقوت نشان داده که این واژه اندکی پیش از صاحب نیز کاربرد داشته است. با توجه به درگذشت ابن‌العمید در سال ۳۴۹ قمری، می‌توان گفت رساله در همان سفر ۳۴۷ قمری نوشته شده است.

۷ قرن سکوت

نسخه اصلی پس از هدیه شدن به ابن‌العمید به‌تدریج از دسترس خارج شد. نخستین کسی که بخش‌هایی از آن را نقل کرد، ثعالبی نیشابوری بود. او در یتیمة‌الدهر نقل‌های گوناگونی آورده است. یاقوت حموی نیز در معجم‌الادباء مجالست‌ها و مناظرات صاحب را بازتاب داده، هرچند منبع اصلی او همان یتیمة‌الدهر بوده است.

پس از این دو منبع، رساله حدود هفت قرن مفقود ماند. پژوهشگرانی که درباره‌اش نوشتند، تنها بر نقل‌های کهن تکیه کردند و تأکید داشتند که خود اثر در دست نیست. محمدحسن آل‌یاسین کوشید بر اساس همان نقل‌ها تصویری از رساله بازسازی کند. همین اندک بخش‌ها کافی بود تا نشان دهد صاحب جوان شیفته یادداشت روزانه بوده و تصویری از وضعیت ادبی بغداد سده چهارم به دست دهد.

نیشابور؛ شهری که نسخه را زنده نگه داشت

نسخه‌ای که این غیبت طولانی را به پایان رساند، در نیشابور کتابت شده است. مجموعه شامل سه رساله است: «تدبیر الصحة بالمطعم و المشرب» از حنین‌بن‌اسحاق العبادی، «اظهار مساوی شعر ابی‌الطیب المتنبی» از خود صاحب‌بن‌عباد، و روزنامجه. این سه رساله به خط یک کاتب در روز شنبه سیزدهم جمادی‌الآخر سال ۳۹۶ قمری، یعنی یازده سال پس از وفات صاحب، در نیشابور نوشته شده‌اند.

روزنامجه چهل برگ دارد، به خط نسخ کهن بر کاغذ حنایی‌رنگ کتابت شده و جلدی از تیماج قهوه‌ای ساده دارد. نام کاتب مشخص نیست. آغاز رساله با عبارتی خطاب به استاد و رئیس آغاز می‌شود و انجام آن نیز به مخاطب خاصی اشاره دارد. کتابت این مجموعه در نیشابور اهمیت ویژه‌ای دارد. نیشابور در قرن چهارم هجری یکی از مهم‌ترین مراکز دانش و ادب در خراسان به شمار می‌رفت. این شهر در مسیر جاده‌های تجاری و فرهنگی قرار داشت و مدارس، کتابخانه‌ها و حلقه‌های علمی آن دانشمندان را از نقاط مختلف جهان اسلام جذب می‌کرد. خراسان در این دوره نه تنها تولیدکننده دانش، بلکه حافظ و ناشر آثار کمیاب نیز بود.

بسیاری از متون مهم که در مراکز غربی ایران نوشته می‌شدند، از طریق شبکه علما و کتاب‌دوستان به خراسان می‌رسیدند و در شهرهایی مانند نیشابور بازنویسی و حفظ می‌شدند.

ثعالبی نیشابوری که خود اهل همین شهر بود و بخش‌هایی از روزنامجه را در یتیمة‌الدهر نقل کرده، نشان‌دهنده پیوند مستقیم میان این اثر و فضای فرهنگی خراسان است. احتمال می‌رود نسخه‌ای از روزنامجه از بغداد یا ری به خراسان رسیده است و در نیشابور کتابت شده باشد. این جزئیات نشان می‌دهد که نیشابور در آن سال‌ها نقش مهمی در انتقال میراث مکتوب ایفا می‌کرده و آثار مربوط به دربار آل‌بویه را نیز در خود جای می‌داده است. وجود این نسخه در نیشابور، تصویر روشن‌تری از جریان دانش میان عراق و خراسان در پایان قرن چهارم به دست می‌دهد و اهمیت فرهنگی این منطقه را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

امروز این مجموعه در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری نسخه شناخته‌شده روزنامجه در جهان محسوب می‌شود.

بغداد از نگاه یک ناظر جوان

آنچه در این چهل برگ ثبت شده، مشاهدات فرهنگی، ادبی، هنری و اجتماعی بغداد و موصل در قرن چهارم هجری است. صاحب که خود به ادب و موسیقی و علوم روز مسلط بود، وقایع را با جزئیات کم‌نظیری روایت کرده است.

روایت با دیدار از قاضی ابن‌قریعه آغاز می‌شود؛ قاضی نکته‌سنجی که در مجلس ابومحمد مهلبی با مطایبات خود فضا را عوض می‌کرد. پاسخ او به تعریف «القفا» که با چهار حد توصیف می‌شود، مجلس را به خنده انداخت. سپس مجلس تعزیه‌ای که مهلبی برای ابوالفضل صاحب‌البرید برپا کرد، با حضور رجال دولت، جایگاه اجتماعی متوفی و آیین‌های سوگواری دربار را نشان می‌دهد. صحنه‌ای از آوازه‌خوانی سلافه، کنیز و نوازنده محبوب مهلبی، در دارالاماره نیز ثبت شده است. او طنبور می‌نواخت و قطعات غنایی می‌خواند. دوتن از خاندان بنی‌المنجم نیز در این محافل حضور داشتند؛ خانواده‌ای که نسل‌ها علم نجوم و شعر و موسیقی را با محافل سیاسی پیوند داده بودند.

بخشی از یادداشت‌ها به حجره ریحان اختصاص دارد؛ مکانی با حوضی که آب دجله در آن جاری بود و محل برگزاری مجالس غنا به شمار می‌رفت. آوازخوانی جاریه ابن مقله در این مکان سطح هنری اجراها را نشان می‌دهد. صاحب سپس به جامع الرصافه رفت و با ابوسعید سیرافی در باب بحور شعر، مسائل عروضی و نکات نحوی المقتضب و شرح سیبویه مناظره کرد. این بخش ارزش ادبی و زبان‌شناختی رساله را آشکار می‌سازد.

سفر به موصل همراه معزالدوله و ملاقات با فرزندان ابوالحسن علی‌بن‌هارون المنجم، روابط میان دستگاه حکومتی و خاندان‌های علمی هنری را بازگو می‌کند. صاحب مهارت‌های آنان در شعر و موسیقی را ستوده و به نوازندگانی چون ابوالحسن بن طرخان و ابن طوماد توجه ویژه‌ای داشته است. مجالس ابوبکر بن المقسم و قاضی ابوبکر بن کامل نیز مجال ثبت نشست‌های علمی و مباحث لغوی، حدیثی و نحوی را فراهم آورده است. یادداشت‌هایی از حضور در مجالس متکلمان معتزله، شیعه و مجبره نیز آمده است. دیدار با ابوالقاسم بریدی با توصیفاتی احترام‌آمیز ثبت شده است.

بازگشت به عکبرا همراه مهلبی با صحنه‌های بزم و موسیقی و شعرخوانی روایت می‌شود. ملاقات با ابوالفرج محمدبن‌العباس، دبیر معزالدوله، و ثبت مراسم عید مسیحیان در بغداد، تنوع فرهنگی شهر را نشان می‌دهد. در بخش پایانی، نامه‌نگاری ابوالقاسم عیسی بن علی بن عیسی بن داوود بن جراح به مهلبی، بازگشت معزالدوله از موصل و حضور مهلبی کنار دجله همراه با سرودن ابیات آمده است. دیدار با ابن سمعون متصوف نیز با توصیف ظاهر و رفتار و گفت‌وگویی کوتاه ثبت شده و روایت را به حوزه عرفان می‌کشاند. آخرین دیدار با مهلبی پایان بخش این مجموعه است.

سندی برای تاریخ اجتماعی و فرهنگی

«روزنامجه» تصویری چندلایه از حیات فرهنگی، هنری، علمی و سیاسی نیمه دوم قرن چهارم هجری به دست می‌دهد. شعر، موسیقی، مناظره علمی، آیین‌های اجتماعی و روابط درباری در آن درهم‌تنیده و با دقت ثبت شده‌اند. این اثر را باید نه صرفا یک خاطره‌نامه، بلکه منبعی دست‌اول برای مطالعات تاریخ اجتماعی، ادبی و موسیقایی این دوره دانست.

کشف این نسخه پس از هفت قرن غیبت، گمانه از میان‌رفتگی اثر را باطل کرد و متنی را در اختیار پژوهشگران قرار داد که تاکنون تنها از طریق نقل‌قول‌های دیگران شناخته می‌شد. کتابت آن در نیشابور و نگهداری امروزینش در مشهد، حلقه اتصال میان بغداد آل‌بویه و خراسان قرن چهارم را نشان می‌دهد و نقش این منطقه را در حفظ میراث مکتوب بیش از پیش برجسته می‌سازد.

دست نوشته منسوب به صاحب بن عباد که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می شود.

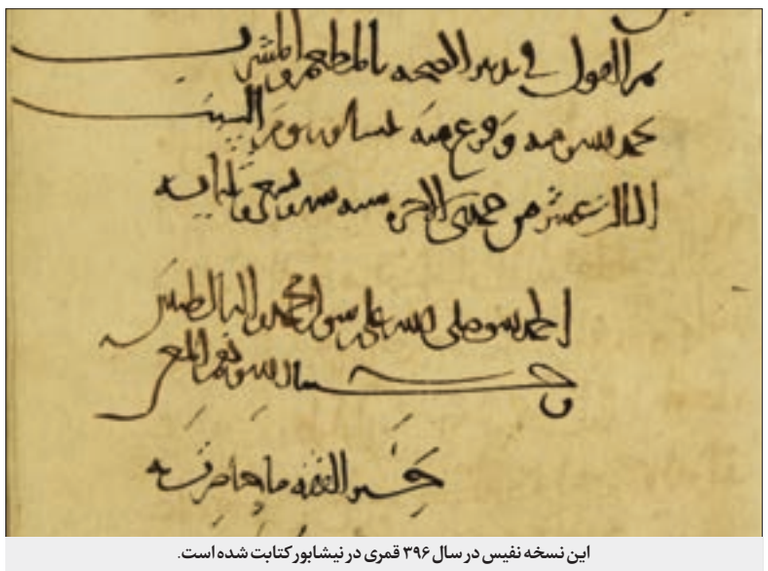
این نسخه نفیس در سال ۳۹۶ قمری در نیشابور کتابت شده است.

اخبار قدیمی

روایت پرونده قتلی که ۶۳سال پیش اتفاق افتاد اما روزنامه‌ها سرانجام آن را پیگیری نکردند

دانش‌آموزی که به خاطر مادرش قاتل شد

گروه تاریخ و هویت| ۶۳سال پیش در یک روز بهاری مردی ۳۶ساله به دست یک دانش‌آموز دبیرستانی با ضربات چاقو به قتل می‌رسد. اما دلیل این اتفاق هولناک چه بوده و این دو با هم چه نسبتی داشته‌اند؟ روزنامه خراسان در فروردین سال ۱۳۳۸ خورشیدی می‌نویسد: «روز سه‌شنبه ۲۴ فروردین ساعت ۵ بعدازظهر، کربلائی محمدعلی ۳۶ساله، اهل و ساکن قریه گازار در کاروانسرای یوسف‌زاده واقع در بازار بیرجند، به دست دانش‌آموز سال پنجم دبیرستان به نام ف. ج به ضرب چاقو به قتل رسید. علت این قتل را باید از اختلافاتی دانست که از چندی قبل بین آقای غلامحسین‌خان (پدر قاتل) و خویشانش با عده دیگری از اهالی قریه گازار به وجود آمده است.»

آن‌طور که خبرنگار روزنامه خراسان نوشته است پدر دانش‌آموز قاتل یکی از ملاکان بنام در بیرجند بوده، در شهرهای اطراف چند زن داشته که یکی از آن‌ها در گازار (محلی که قتل در آن اتفاق افتاده) زندگی می‌کرده است: «غلامحسین که یکی از ملاکین آن حدود می‌باشد شخص باقدرت و بانفوذی است و ضمنا معیل‌ترین (پراولادترین) افراد قاینات می‌باشد زیرا در حال حاضر چهار زن عقدی و تعداد زیادی اولاد دارد. این شخص که اوایل در زاهدان صاحب کافه و رستوران بوده، چند سال است که به کشاورزی پرداخته و در گازار قناتی احداث کرده است که قیمت آن از یک میلیون تومان متجاوز است و بر اثر اختلاف سلیقه که بین او و عده دیگری از اهالی موجود بوده، کم کم اختلافاتی ظاهر گردیده که قتل فوق یکی از نتایج آن می‌باشد.»

تمام ماجرا اما این‌طور نبوده است. یعنی همه چیز فقط اختلاف بر سر قنات نیست. خبرنگار در ادامه ماجرای مشکوکی را روایت می‌کند که نمی‌توان به سادگی از کنار آن عبور کرد: «در حدود ۱۰ روز قبل از این اتفاق (وقوع قتل)، یکی از زن‌های غلامحسین‌خان به نام فاطمه که در گازار سکونت داشته و در امور کشاورزی او را رسیدگی می‌نموده، به علت ابتلا به یک مرض ناگهانی ظرف یکی دو ساعت فوت می‌نماید. وقتی که خبر فوتش به بیرجند (محل سکونت غلامحسین‌خان) می‌رسد، چون به مرگ ناگهانی همسرش مشکوک می‌شود، جریان را به دادسرا اطلاع داده، به اتفاق آقای آزموده بازپرس و آقای فیضی رئیس بهداری و بیمارستان بیرجند به محل حرکت می‌نماید. گرچه آقای دکتر، پس از معاینه جسد دلیلی برای مسمومیت مشاهده نمی‌کند، معذالک قطعه‌ای از نسج (بافت) بدن جسد را جدا نموده، برای آزمایش به تهران می‌فرستند. ضمنا چون غلامحسین‌خان، به سه نفر از بستگان خود مشکوک و مظنون بوده، آن‌ها را برای بازجویی به وسیله ژاندارمری به بیرجند آورده، به زندان شهربانی تحویل می‌دهند.»

غلامحسین‌خان گمان می‌کرده که تعدادی از بستگانش به خاطر اختلاف بر سر قنات، همسرش را مسموم کرده‌اند اما در این میان، فرزندان سه نفر بازداشت شده، فرد دیگری را دست بسته به بیرجند می‌برند تا او را به عنوان عامل مسمومیت همسر غلامحسین‌خان معرفی کنند، اما به شکایت آن‌ها ترتیب اثر داده نمی‌شود. در ادامه، بسیاری از افرادی که بر سر ماجرای قنات با غلامحسین‌خان بحث و جدل داشته‌اند، برای شکایت راهی بیرجند شده در کاروان‌سرای یوسف‌آباد مستقر می‌شوند، اما روز حادثه چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ روزنامه خراسان می‌نویسد: «همان روز که این عده، برای شکایت و اعتراض به بیرجند وارد می‌شوند، به غلامحسین‌خان که در بیرجند بوده، خبر می‌رسد که عده‌ای قنات جدیدالاحداث او را پر از سنگ و خاک نموده و آن را مسدود ساخته‌اند لذا جریان را به دادگستری اطلاع داده و همان روز با مأمورین ژاندارمری برای رسیدگی به موضوع به طرف گازار حرکت می‌کنند. در روز سه‌شنبه ۲۴ فروردین که غلامحسین برای رسیدگی به وضع قناتش به گازار رفته و مخالفین وی برای شکایت از دست او و کسانش به بیرجند آمده بودند، قتل هراس‌انگیز رخ می‌دهد.»

روزنامه در این سطر، یکی از معماهای این اتفاق را رمزگشایی می‌کند. دانش‌آموز قاتل که روزنامه او را «ف.ج» معرفی کرده، پسر غلامحسین‌خان از همان همسری است که ناگهانی و به شکل مرموزی مرده است. این دانش‌آموز پس از تعطیلی دبیرستان با حس انتقام همراه چند تن از رفقایش به بازار بیرجند و کاروان‌سرای یوسف‌زاده می‌رود؛ یعنی همان جایی که شاکیان پدرش مستقر شده‌اند: «وقتی قاتل و رفقایش به در مقابل درب ورودی کاروان‌سرا می‌رسند، کربلائی محمدعلی (مقتول) نشسته بوده، به محض آنکه چشم «ف.ج» به او می‌افتد، کاردی که پوش چرمی داشته از جیبش درآورده، در حالی که فحش و ناسزا می‌داده، چند لگد محکم به او می‌زند. رفقا و همراهان او نیز بیکار ننشسته، با فحش و ناسزا هر یک به یکی از گزاری‌هایی که در اطراف کاروان‌سرا پراکنده یا در اطاق‌ها بودند، پرخاش می‌نمایند. در این اثنا زن یکی از شاکیان، از اطاق بیرون آمده و چون با «ف. ج» آشنا بوده، جلو آمده زبان به نصیحتش می‌گشاید. «ف. ج» در این وقت چاقو را در جیبش می‌گذارد ولی رفقای او در آن طرف، با محمدعلی (مقتول) گلاویز می‌شوند. وقتی «ف. ج» چنین می‌بیند، بسیار عصبانی شده چاقو را دوباره از جیبش درآورده، به طرف محمدعلی حمله می‌کند. محمدعلی می‌خواسته خودش را توی اطاق بیندازد که ضربت‌های کارد، ریه او را شکافته و به قلبش اصابت می‌کند. مقتول در حالی که نام قاتلش را صدا می‌زده، به زمین افتاده و بلافاصله جان می‌سپارد. برادر و کسان مقتول بر سر جنازه او جمع می‌شوند و بعد هم مأمورین شهربانی و سپس آقای آشوری معاون دادستان و پزشک قانونی در محل وقوع قتل حاضر شده و جنازه را به شهربانی حمل می‌کنند. از طرف ژاندارمری مأمورین به گازار اعزام می‌شوند تا غلامحسین‌خان پدر قاتل را که در محل بوده برای جلوگیری از عکس‌العمل احتمالی به بیرجند بیاورند. روز بعد پدرومادر و برادران و کسان مقتول از گازار به بیرجند آمده، جنازه را تحویل گرفته به خاک سپردند. فعلاً عده‌ای از کسان مقتول در تلگرافخانه متحصن شده‌اند. قاتل فرار نموده است و از طرف دستگاه‌های انتظامی اقداماتی برای دستگیری قاتل به عمل آمده است.»

خراسان در خبرهای بعدی از دستگیری قاتل می‌گوید اما درباره اینکه «ف.ج» بخشیده یا به مجازات می‌رسد، دیگر خبری منتشر نمی‌کند و حتی پرونده مرگ مشکوک مادر او نیز در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

تاریخ نگار

معمای موجودی ناشناخته روی یک سکه

اردلان| آویز نازک و سکه‌مانندی که در تصویر می‌بینید، متعلق به سده‌های پنجم و ششم میلادی است و از نمونه‌های براکتئیت‌های آنگلوساکسون است. شاید بپرسید براکتئیت‌های آنگلوساکسون چیست؟ براکتئیت‌ها به تکه‌های دایره شکلی از طلا می‌گویند که الهام گرفته از سکه‌های رومی هستند، اما برخلاف سکه‌های معمولی بیشتر به شکل آویز و زیور شخصی ساخته می‌شدند. نکته عجیب این سکه، نقشی است که بر آن حک شده است؛ مردی با شمشیر در حال حمله به موجودی منقاردار دیده می‌شود؛ موجودی که همچنان برای باستان‌شناسان و سکه‌پژوهان یک معماست. سوای این، کتیبه‌ای رونی در کنار این موجود ناشناخته دیده می‌شود که «WAIT» خوانده شده و می‌تواند به معنای «می‌دانم» یا «او می‌داند» باشد، اما جالب است بدانید، بیشتر براکتئیت‌ها در اسکاندیناوی پیدا شده‌اند و نمونه‌های انگلستانی آن نسبتا کمیاب‌اند؛ به همین دلیل هرکدام می‌توانند سرنخ جالبی از باورها، هنر و فرهنگ جوامع اروپای سده‌های آغازین قرون وسطی باشند.